

نشریه علمی

پژوهشنامه ادبیات تعلیمی

سال شانزدهم، شماره شصت و یکم، بهار ۱۴۰۳، ص ۱۰۲-۱۲۲

تحلیل نگرش زندگی به مثابه فرصت از منظر عطار نیشابوری

سید حامد موسوی جروکانی*

 10.71630/parsadab.2024.1183688

چکیده

پژوهش حاضر با این نگاه به آثار عطار نیشابوری می‌پردازد که چنانچه انسان معاصر از منظر خویش به زندگی بنگرد، چه رویکردی را می‌تواند به زندگی داشته باشد. یکی از این رویکردها، رویکرد فرصت دانستن زندگی است. از نگاه عطار، ماهیت این نوع زیستن، بر هفت اصل اندکی دنیا، نصیب بسیار ستاندن از دنیا، بسیاری آخرت، بی‌بازگشت بودن دنیا، زودگذری دنیا، غمناک نبودن در دنیا، در امتداد هم بودن این دنیا و آن دنیا استوار دانستن. مؤلفه‌های آن را می‌توان در داشتن زیست هدفمندانه (احساس مسئولیت در برابر لحظه‌های زندگی)؛ در کنار زندگی این دنیایی، در اندیشه آن جهان خویش بودن؛ معطوف نمودن اراده خدمت به دیگران (خواه انسان و خواه غیرانسان) و هزینه کردن زندگی در امور شایسته منحصر دانستن. البته این نگاه به زندگی، موانعی چون نفس تربیت نشده و بی‌توجهی به مرگ را با خود دارد. نتایج این نوع نگاه به زندگی نیز در دو محور آن‌جهانی و این‌جهانی تأمل‌برانگیز است. این نوع بررسی نشان داد که چون جهان دیگر، امتداد این جهان است، اگر به نیکی از فرصت زندگی استفاده شود، بهره آن در زندگی آن جهانی آدمی پدیدار خواهد شد. اما وجه این جهانی نگاه فرصت‌مدارانه به زندگی - که برای انسان معاصر می‌تواند مهم باشد - رهنمون شدن آدمی به نوعی از زندگی است که می‌توان از آن به «زندگی کیفی» تعبیر

h.mousavi.jervekani@pnu.ac.ir

* استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران

تاریخ پذیرش ۱۴۰۳/۳/۲۱

تاریخ وصول ۱۴۰۲/۱۲/۱

نمود؛ زندگی‌ای که اساساً کمیت و طول در آن مهم نیست، بلکه کیفیت و چگونه سپری کردن مهم است. روش تحقیق، کتابخانه‌ای و تحلیل محتواست.

واژه‌های کلیدی: عطار نیشابوری، فرصت زندگی، زندگی کیفی.

۱. مقدمه

هبوط آدم به جهانی ناشناخته، زمینه بروز مسائلی را برای وی فراهم نمود. شاید نتوان به شکلی دقیق، چالش‌های انسان‌های اولیه را برشمرد، ولی در نگرشی کلی، وجه مشترک همه انسان‌ها «مسئله‌داری» است. این امر، عصر به عصر در میان نسل‌های پسین تداوم یافت و شکل‌های پیچیده‌تری نیز پیدا کرد تا جایی که برخی بر این باورند که انسان به صورت مسئله‌ای برای خود درآمد (مارسل، ۱۳۸۸: ۹). مجموعه مسائلی که با انسان مسئله‌دار پیوند دارد، به چهار حوزه گسترده بخش‌بندی می‌شود: ۱. مسئله هبوط آدم/تولد انسان؛ ۲. مسئله زندگی؛ ۳. مسئله مرگ؛ ۴. مسئله جهان پس از مرگ.^۱ این‌ها به زمان، جهان‌نگری و انسانی خاص محدود نمی‌شود، بلکه هر فردی فراخور اندیشه‌اش درباره آن‌ها تأمل می‌کند. انسان‌ها درخصوص این مسائل چهارگانه، واکنش‌های یکسانی ندارد. برخی به سادگی از کنار آن‌ها می‌گذرند و برخی نیز درصدد یافتن تحلیلی برای آن‌ها هستند؛ در نتیجه، زندگی گروه دوم، پیوسته با چالش رویاروست. «کسانی که تلاش می‌کنند یک زندگی کاملاً محافظت‌شده داشته باشند، دیر یا زود با این تجربه مواجه می‌شوند که زندگی آنان همیشه ناامن باقی می‌ماند؛ همیشه فراز و فرودها، فرصت‌ها و خطرات دارد» (کونگ، ۱۳۹۱: ۴۶). غالب اندیشمندان در مسئله زندگی و معنای آن تأمل نموده‌اند؛ زیرا بر این باورند که «معنای زندگی، واجب‌ترین مسئله است» (کامو، ۱۳۴۹: ۹۴). ضروری دانستن این مقوله، از دو منظر قابل توجه است: یکی اینکه آدمی با تمرکز بر مسئله زندگی، ناچار به مسائلی چون هبوط/تولد، مرگ و جهان پس از مرگ نیز می‌اندیشد؛ دیگر آنکه آنچه آدمی درگیر آن است و آن را در لحظه لمس می‌کند، همین زندگی است؛ زیرا از هبوط/تولد او، سالیانی طولانی گذشته و مرگ و جهان دیگر نیز هنوز نیامده است؛ در نتیجه پرداختن به هستی و زندگی، امری لازم و ضروری است. آنگاه در رویارویی با این مقوله، پنج رویکرد را می‌توان از یکدیگر تمیز داد و درخصوص هریک از این رویکردها از منظر ماهیت، مؤلفه‌ها، موانع و نتایج می‌توان به‌طور مستقل بحث

کرد: ۱. سرگردانی/سرگشتگی عرفانی/وجودی؛ ۲. اعتراض به ساخت و سامان هستی؛ ۳. زیستن زندگی؛ ۴. فرصت دانستن زندگی؛ ۵. درک زندگی جاودان.

رویکرد این پژوهش، تحلیل نگره زندگی به مثابه فرصت (فرصت دانستن زندگی) از نگاه عطار نیشابوری است که تاکنون از این منظر به آثار عطار نیشابوری پرداخته نشده است. اما درخصوص کلیت کار، یعنی ارتباط این بحث با مسئله معنای زندگی، می توان به آثاری اشاره کرد؛ ازجمله کتاب *عطار و معنای زندگی* (۱۴۰۲) نوشته سید حامد موسوی جروکانی و حسین مسجدی. نویسندگان در این اثر در پی پاسخ گویی به دغدغه انسان هایی هستند که در جهان پرتلاطم امروزی زیست می کنند و در پی یافتن یا ساختن معنایی برای زندگی هستند. این اثر نشان می دهد که آدمی بسته به خصلت های هستی، ظرفیت وجودی خویش و آگاهی از ارزش وجودی خود، چه رویکردی نسبت به زندگی خواهد داشت و معنای زندگی اش چیست. پژوهش دیگر، مقاله «معنای زندگی در مصیبت نامه عطار نیشابوری» نوشته سید حامد موسوی جروکانی و همکاران (۱۳۹۵) است. نویسندگان در این اثر بیان می کنند که اولاً توجه به معنای زندگی، جزء دغدغه های فکری عطار بوده است؛ ثانیاً نشان می دهند که داوری وی نسبت به زندگی، ارزش شناسانه، غایت شناسانه یا کارکردگرایانه بوده است. مقاله دیگری با عنوان «مقایسه معنای زندگی در نگاه عطار نیشابوری و ویکتور فرانکل» نوشته راضیه شهرآبادی (۱۴۰۰) وجود دارد که فقط به بررسی مؤلفه های زندگی معنادار از نگاه این دو توجه شده است. مقاله دیگری با عنوان «زندگی بر مدار مرگ (پیامدهای اخلاقی مرگ پویایی و زندگی خواهی در اسرارنامه عطار نیشابوری)» نوشته سید حامد موسوی و همکاران (۱۳۹۹) است. نویسندگان با اتکا به مقوله مرگ پویایی (سامان دادن زندگی با تکیه بر مرگ) نشان داده اند که عطار در این اثر، توجه به مرگ را معنابخش زندگی می داند و از این رهگذر، به آثار اخلاقی و روانی این نوع زندگی توجه کرده اند. تفاوت این پژوهش با اثر پیش رو، در این است که در تحقیق فوق از دریچه مرگ به معناداری زندگی توجه شده است، اما این پژوهش با اتکا به فرصت دانستن زندگی، اصالت به زندگی داده شده و مؤلفه ها، موانع و آثار این شیوه از زندگی بیان شده است. روش پژوهش نیز مطالعه نمونه ها و تحلیل محتواست.

۲. بحث و بررسی

۲-۱. چیستی مقوله فرصت دانستن زندگی

آدمیان نه به اختیار خویش پا به این هستی نهاده‌اند و نه به اراده خویش از آن رخت برمی‌بندند. به نظر می‌رسد تنها اختیار آدمی، همین زندگی است که باید فرصت‌طلبانه از آن بهره‌جست. عطار این‌گونه درخصوص فرصت دانستن زندگی سخن می‌گوید:

تو را نه بهر بازی آفریدند ز بهر سرفرازی آفریدند
 مده از دست عمر خویش زنهار مخور بر عمر خود زین بیش زنهار
 نمی‌دانی که هر شب صبح بشتافت؟ تو را در خواب جیب عمر بشکافت؟

(عطار، ۱۳۸۸ الف: ۱۸۶)

نیز *اسرارنامه* (همو، ۱۳۸۸ ب: ۲۰۵). ماهیت زیست فرصت‌طلبانه را می‌توان بر هفت اصل استوار دانست: ۱. اندکی دنیا؛ ۲. نصیب بسیار ستاندن از دنیا؛ ۳. بسیاری آخرت؛ ۴. بی‌بازگشتی دنیا؛ ۵. زودگذری دنیا؛ ۶. غمناک نبودن در دنیا؛ ۷. در امتداد هم بودن این دنیا و آن دنیا. در آثار عطار، این اصول قابل رهگیری است. سه ویژگی اول در این دو بیان مشاهده می‌شود: «دنیا اندک است، و از این اندک، اندکی مانده است. از این اندک، نصیب بسیار بستان» (همو، ۱۳۶۰: ۵۷۳). همچنین: «اندکی دنیا مشغول گرداند از بسیاری آخرت» (همان: ۶۷). درخصوص بی‌بازگشتی دنیا چنین بیانی دارد:

دریغا عمر خود بر باد دادی نه نیکو عمر خود را داد دادی
 دگر از حق چه خواهی زندگانی که قدر این قدر هم می‌ندانی
 کسی کو قدر یک جو عمر نشناخت به گنجی عمر نتواند سرانداخت
 مده بر باد عمرت رایگانی که بر باد است عمر ای زندگانی
 چنین عمری که گر خواهی زمانی کسی نفروشدت یکدم به جانی

(همو، ۱۳۸۸ الف: ۲۷۲)

و درخصوص زودگذری چنین می‌گوید:

ز آمدن بس بی‌نشام وز شدن بس بی‌خبر گوئیا یکدم برآمد کامدم من یا شدم

(همو، ۱۳۶۲: ۴۰۸)

اصل ششم را در این سخن می‌توان مشاهده کرد: «جمله دنیا از اول تا آخر در برابر یک ساعته غم نیرزد. پس چگونه بود جمله عمر در غم بودن از بهر اندک نصیبی از او» (همو، ۱۳۶۰: ۳۶۷). اصل هفتم (در امتداد هم بودن این دنیا و آن دنیا) در تذکرة الاولیا دیده می‌شود: «نان این جهان می‌خورم و کار آن جهان کنم» (همان: ۸۰). به دیگر سخن، آدمی ثمره کُنش‌های این جهانی خویش را در زندگی آن جهانی خواهد دید:

نه آنجا کفر و نه ایمانت باشد	کز اینجا آنچه بردی آنت باشد
همان دروی که اینجا کشته باشی	همان پوشی که اینجا رشته باشی
تو را آنجا زیان و سود با تو	همان باشد که اینجا بود با تو
نیایی شادی‌ای درویش آنجا	مگر شادی بری با خویش آنجا

(همو، ۱۳۸۸ الف: ۲۳۳)

پس زندگی دنیایی هرگز بی‌فایده و منفور نیست، و نیک و بد بودن هستی و زندگی، به نوع استفاده آدمی برمی‌گردد:

تخم امروزینه فردا بردهد	ور نکاری، «ای دریغا» بر دهد ...
پس نکوتر جای تو، دنیای توست	زان‌که دنیا توشه عقبای توست
تو به دنیا در مشو مشغول خویش	لیک در وی کار عقبی گیر پیش
چون چنین کردی، تو را دنیا نکوست	پس برای دین، تو دنیا دار دوست

(همو، ۱۳۸۶ ب: ۳۵۶)

عطار نیشابوری برای رابطه میان انسان و فرصت زندگی، تمثیل مرغ و بال و پرش را بیان کرده است؛ مرغ تا زمانی که بال و پر در اختیار دارد، چندان متفطن آن نیست. همین‌که این امکان را از کف داد، درمی‌یابد که چه اتفاقی افتاده است:

ای دریغا فوت شد عمر دراز	غصه ماند و قصه نتوان گفت باز
هر نفس صد گوهر ارزنده بود	لیک از ما در لوشتن افکنده بود
ای دریغا می‌ندانستیم ما	کار کردن می‌توانستیم ما
لاجرم امروز حیران مانده‌ایم	در پشیمانی به زندان مانده‌ایم
مرغ، قدر بال و پر اندک قدر	آن زمان داند که سوزد بال و پر

(همان: ۴۱۲)

۲-۲. مؤلفه‌های رویکرد زندگی فرصت

این نوع رویکرد با اتکا به اندیشه عطار نیشابوری، دارای چهار ویژگی است: ۱. زندگی هدفمندانه؛ ۲. زیست اینجایی، اندیشه آنجایی؛ ۳. اراده معطوف به غیر؛ ۴. هزینه‌کرد زندگی در امور شایسته.

۱-۲-۲. زندگی هدفمندانه

زندگی انسانی که در برابر لحظه لحظه زندگی خویش احساس مسئولیت کند، زندگی هدفمندانه است. عبارت زیر از تذکرة الاولیا به این بحث نزدیک است: «معیوب آن کس است که مهمل گذارد روزگار خویش را به بطالت» (همو، ۱۳۶۰: ۳۶۵). از منظر وی، اگر زندگی حتی یکدم بود، فرصتی مغتنم بود که باید آن را هدفمندانه زیست. این اندیشه را در *اسرارنامه* (۱۳۸۸ب: ۲۲۹) و دیوان وی (۱۳۶۲: ۳۳۱، ۶۷۰، ۷۰۷) به وضوح می‌توان مشاهده کرد. انسانی که بدون احساس مسئولیت زندگی را سپری می‌کند، با دست خویش امکانی را که در اختیار وی قرار گرفته، نابود می‌سازد:

زین شیوه که از عمر برآوردم گرد کس در دو جهان برتواند آورد
خون می‌گیرد دل من از غصه آنک کاری نبکردم و توانستم کرد

(همو، ۱۳۸۶الف: ۱۹۳)

۲-۲-۲. زیست اینجایی؛ اندیشه آنجایی

رویکرد زندگی فرصت، از آنجاکه مرگ را به عنوان سرنوشتی محتوم پذیرفته و بر این باور است که در پس مرگ، زندگی دیگری خواهد بود، به زیست اینجایی و داشتن اندیشه آنجایی گرایش می‌یابد؛ به این معنا که در حال زیستن زندگی و علاقه‌مندی به آن، سرمنزل نهایی خویش را نیز رصد می‌کند. به دیگر سخن، زندگی فعلی خویش را چنان سامان دهد که از خلال آن، زندگی بعدی خویش را نیز بسازد و گویی همین‌جا، در آن جهان اقامت گزیده است:

گر آن شایستگی حاصل کنی تو هم اینجا آن جهان منزل کنی تو

(همو، ۱۳۸۸ب: ۱۵۲)

چنین رویکردی توصیه می‌کند که «به تن در دنیا باش، به دل در آخرت» (همو، ۱۳۶۰: ۵۶۹) و وظیفه آدمی را «کار آن جهان» می‌داند:

چه کار است اینکه در دنیای فانی جهانی کار، کار آن جهانی است
(همو، ۱۳۸۸ب: ۲۰۱)

۲-۲-۳. اراده معطوف به غیر

اراده معطوف به غیر به این معناست که آدمی با توجه به بازه کوتاهی که در جهان هستی حضور دارد، علاوه بر «به‌زیستن» خود، برای بهزیستی دیگران نیز تلاش کند؛ زیرا این دو در طول هم خواهند بود و چه بسا منفعت غایی فعالیت برای غیر، به خود آدمی برگردد. به نظر می‌رسد انسانی که برای رفع نیازهای مادی و معنوی خود و جامعه تلاش می‌کند، به‌نوعی از فرصت زندگی به‌درستی استفاده کرده است.

ای دریغا نیست از کس یاریم عمر ضایع گشت در بیکاریم
چون توانستم، ندانستم چه سود چون بدانستم، توانستم نبود
این زمان جز عجز و جز بیچارگی می‌ندارم چاره‌ای یکباره‌ای
(همو، ۱۳۸۴: ۴۴۲)

حال، این اراده معطوف به غیر، می‌تواند شمول انسانی و غیرانسانی (طبیعت/حیوانات) داشته باشد.

الف) اراده معطوف به غیر با شمول انسانی

آدمی از مسیر خدمت به دیگران، می‌تواند لحظه‌های زندگی خویش از حالت گیجی و بی‌جهتی خارج نماید. این مقوله میان عارفان، فراوان مورد توجه بوده است.

فرس می‌راند نوشروان چو تیری به ره در چون کمانی دید، پیری
درختی چند می‌بنشانند آن پیر شهبش گفتا چو کردی موی چون شیر
چو روزی چند را باقی نمائی درخت اینجا چرا در می‌فشانی
به شاه آن پیر گفتا حجت بس چو کشتند از برای ما بسی کس
که تا امروز از اینجا بهره داریم برای دیگران ما هم بکاریم
(همو، ۱۳۸۸الف: ۱۵۰)

سَرّی سقطی می گوید: «روز عید، معروف را دیدم که دانه خرما برمی چید. گفتم: این را چه می کنی؟ گفت: این کودک را دیدم که می گریست. گفتم: چرا می گریی؟ گفت: من یتیم؛ نه پدر دارم و نه مادر. کودکان را جامه نو است و مرا نه ... این دانه ها می چینم تا بفروشم و وی را گردکان خرم تا نگرید. سَرّی گفت: این کار را من کفایت کنم و دل تو را فارغ کنم» (همو، ۱۳۶۰: ۳۲۶). همچنین در احوالات ابراهیم ادهم آمده که پسری در جست و جوی پدر به مکه آمد و از مرقع پوشان درباره ادهم می پرسد، آن ها گفتند: «شیخ ماست و به طلب هیزم رفته است به صحرای مکه، و او هر روز پشته ای هیزم آورد و بفروشد و نان خرد و بر ما آرد» (همان: ۱۰۷). همچنین پیامبر (ص) یکی از وجوه بزرگی اویس قرنی را مسئله خدمت به مادر می داند. باری، میان دیدار پیامبر خدا و خدمت مادر، دومی ارزشمندتر است: «گفتند که او تو را دیده است؟ گفت: به دیده ظاهر نه. گفتند: عجب؛ چنین عاشق تو، و به خدمت تو نشتافته؟ فرمود که از دو سبب: یکی غلبه حال، و دوم تعظیم شریعت من که مادری دارد نابینا و مؤمنه، و به پای و دو دست سست شده» (همان: ۲۰). نکته بسیار تأمل برانگیز اینکه از منظر عارفان، اراده معطوف به غیر، میزانی است برای سنجش خلوص اعمال عبادی انسان ها. «گفت: سیزده حج به توکل کردم. چون نگه کردم همه بر هوای نفس بود. گفتند: چون دانستی؟ گفت: از آنکه مادرم گفت: سبوی آب آر. بر من گران آمد. دانستم که آن حج بر شره نفس بود» (همان: ۵۱۵).

ب) اراده معطوف به غیر با شمول غیر انسانی (حيوانات)

در رفتار عارفان گاهی مشاهده شده که نسبت به حیوانات نیز توجه ویژه ای داشته اند: «چون از مکه به همدان رسید. تخم معصفر خریده بود. اندکی در خرقة بست و به بسطام آورد. چون بازگشاد، موری چند در آن میان دید. گفت: ایشان را از جای خویش آواره کردم. برخاست و ایشان را باز همدان برد و آنجا که خانه ایشان بود بنهاد» (همان: ۱۶۴ و ۱۶۵).

۲-۲-۶. هزینه کرد زندگی در امور ارزشمند

اگر سرمایه ای در اختیار آدمی قرار داده شود که اولاً محدود باشد، ثانیاً بیش از یک بار فرصت هزینه کردن آن نباشد، چه اتفاقی خواهد افتاد؟ قطعاً آدمی عمر خویش را در امور ارزشمند هزینه خواهد کرد.

ز کار بیهوده خو باز کن به آسانی که تا تو جان بدهی کار نبودت دشوار
نفس مزن به هوس در هوای خود که تو را دو ناظرند شب و روز بر یمین و یسار
(همو، ۱۳۶۲: ۷۸۹)

به چیزی کان نیرزد یک پشیزم فرو دادم همه عمر عزیزم
دریغا در هوس عمرم تلف شد که عمر از ننگ چون من ناخلف شد
(همو، ۱۳۸۸ب: ۱۷۵)

البته تبیین آدمی از مقوله ارزش در این دیدگاه بسیار مهم است. از یک منظر ارزش‌ها یا ابزاری‌اند و یا ذاتی (غیرابزاری) (تامسون، ۱۳۹۴: ۲۱)؛ یعنی برخی امور «به سببی» ارزشمند می‌گردند و برخی به‌خودی‌خود ارزشمندند. با اتکا به اندیشه فرصت بودن زندگی، عمر انسان باید در اموری هزینه شود که هم ارزش ذاتی داشته باشد و هم ارزش ابزاری؛ یعنی هم به‌خودی‌خود ارزشمند باشد تا آدمی در غایت عمر، باد به دست نباشد و هم ابزار/وسیله‌ای باشد که برای زندگی دیگر وی کارساز باشد.

چو سگ تا کی کنم از پس جهانی برای جیفه‌ای و استخوانی؟
(عطار، ۱۳۸۸الف: ۳۹۸)

جان شیرینت شده عمر عزیز تا درآمد از دکانت یک پشیز
این همه چیزی به هیچی داده تو پس چنین دل بر همه بنهاده تو
(همو، ۱۳۸۴: ۳۲۵)

چون می‌توان به پادشاهی مُردن افسوس بود بدین تباهی مُردن
عالم همه پُر مائده انعام است تو گرسنه و تشنه بخواهی مُردن؟
(همو، ۱۳۸۶الف: ۱۴۹)

عطار تمثیلات جالبی درخصوص انسان‌هایی دارد که فرصت زندگی را صرف امور ناسودمند می‌نمایند و از این رهگذر به آدمی آگاهی می‌دهد که عمر و زندگی را باید دریافت (همو، ۱۳۸۸ب: ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۶۹، ۱۷۰).

۳-۲. موانع دستیابی به رویکرد زندگی فرصت

۱-۳-۲. تربیت ناشدگی نفس

درخصوص چیستی و ماهیت نفس در فلسفه و اخلاق مطالب فراوانی بیان شده است. از میان آن‌ها آنچه با این بحث پیوند دارد، مسئله کارکرد نفس است. نفس به اعتبار کارکردش دارای این مراتب است: اماره، لوازمه، مطمئنه، مسوئله و... (مطهری، ۱۳۸۹، ج ۲۸: ۱۴۴؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۷، ج ۱: ۲۶۱؛ جوادی آملی، ۱۳۹۵: ۱۵۹). پیشی یافتن نفس اماره و مسوئله، می‌تواند مؤلفه‌های رویکرد زندگی فرصت را با اختلال مواجه سازد؛ نفس اماره از طریق خواستن‌های پیاپی، و نفس مسوئله از طریق فریب دادن آدمی. نفس، زیست هدفمندانه آدمی را مختل می‌کند. نفس اماره و مسوئله، آدمی را به جابه‌جایی اهداف دچار می‌کنند؛ یعنی به جای اهداف درست و بالنده، اهداف پست و شکننده را مزین می‌کنند و پیوسته از آدمی می‌خواهند تا در راستای تحقق آن‌ها گام نهد؛ در نتیجه فرصت زندگی با غفلت سپری خواهد شد. نفس آدمی، آنجایی اندیشیدن را با اختلال مواجه می‌کند؛ یعنی یک‌باره تمام وجود او را صرف زیست دنیایی می‌کند و آدمی فارغ از اینکه زیست آنجایی نیز در انتظار اوست، فرصت زندگی را صرف زیست ناخردمندانه خواهد کرد.

ز دنیا تا به عقبی نیست بسیار	ولی در ره، وجود توست دیوار
اگر با نفس میری وای بر تو	بسی گرید ز سر تا پای بر تو
وگر بی نفس میری پاک باشی	چه در آتش چه اندر خاک باشی

(عطار، ۱۳۸۸: ۱۳۴ و ۱۳۵)

نفس هرگز به اندک از دنیا قانع نخواهد شد و هرچه به مطلوبات خویش برسد، باز مطلوبات بیشتری سر بر می‌کند. شوپنهاور بر این باور بود که سرنوشت انسان‌ها را سه چیز رقم می‌زند: ۱. آنچه هستیم؛ ۲. آنچه داریم؛ ۳. آنچه می‌نماییم. وی در بخش آنچه داریم - که منظور، مطلوبات آدمی است - به این نکته اشاره دارد که آدمی از به تملک درآوردن خسته نخواهد شد. هرچه بیشتر به دست آورد، بیشتر تشنه‌تر است (شوپنهاور، ۱۳۹۱: ۱۹ و ۶۴). عطار درخصوص همین پایان‌ناپذیری خواسته‌های آدمی، حکایت تأمل‌برانگیزی را روایت

می‌کند که روزی سلطان محمود، نزد استادش آیه «تعزّ من تشاء و تذلل من تشاء» را خواند و گفت، تفسیر این چیست و منظور از عزیز و ذلیل چه می‌تواند باشد؟

پیر گفتش گویی ای جانان من	آیتی در شأن توست و شأن من
قسم من عزّ است و آن توست ذلّ	تو به جزوی قانعی و من به کل
کوزه‌ای دارم من و یک بوریا	فارغم از طمطراق و از ریا
تا که در دنیا نفس باشد مرا	بوریا وین کوزه بس باشد مرا
باز تو بنگر به کار و بار خویش	ملک و پیل و لشکر بسیار خویش
آن‌همه داری، دگر می‌بایدت	بیشتر از بیشتر می‌بایدت
من ندارم هیچ و آزادم ز کل	تو بسی داری، دگر خواهی ز ذل

(عطار، ۱۳۸۶: ۲۱۳)

از آنجاکه نفس همه‌چیز را از آن خود می‌خواهد، مشی/منش دل‌بستگی را در آدمی ریشه‌دار می‌کند؛ در این صورت، آدمی در سراسر زندگی با خویشتنی رویاروست که سراسرش تعلق و وابستگی است. زندگی چنین انسانی همواره با ترس سپری می‌شود. ترس از دست دادن و تمام شدن. زندگی برای این‌گونه انسانی، فرصتی است برای درجا زدن، نه رشد و تکامل. چنین رویکردی برخلاف تعبیه خداوندی است. حکمت حق از نظر عطار، آن است که همه به سمت کمال در حرکت باشند که این خود نوعی پویایی است و برگزیدن مسیری غیر از این، ایستایی را به بار می‌آورد:

به دست حکمت خود حق تعالی	نهاد از بهر هر چیزی کمالی
ز اول تا به آخر پیچ بر پیچ	کمالی گر نبودی هیچ بر هیچ
کمالی گر نباشد پس چه دانند	ز بی‌شوقی همه حیران بمانند

(همو، ۱۳۸۸: ۱۱۲)

از این‌روی است که نفس، اراده آدمی را معطوف به خویش می‌کند، نه غیر. انسانی که زندگی را فرصت می‌داند اگر برای به‌زیستن خود نیز حرکتی می‌کند، حرکت وی یا زندگی دیگران را تحت تأثیر قرار می‌دهد و یا بخشی از این تلاش و تکاپو به وی برخواهد گشت؛ اما نفس، نگاه آدمی را به خویش برمی‌گرداند و کارهایی را می‌آراید و می‌خواهد که سودش

به خویشتن برگردد. و درنهایت، نفس اگر به خود باشد، باعث می‌شود فرصت زندگی، هزینه‌اموری شود که «هیچ» است:

گیرم آنچت آرزو آن است حاصل شد همه چیست آن حاصل، همه بی‌حاصلی روز شمار
(همو، ۱۳۶۲: ۷۷۵)

با این توصیفات، انسانی که خواهان زیستن به شکل استفاده از فرصت زندگی است، یکی از عمده‌ترین موانعی که با آن رویاروست، نفس است. تربیت‌نیافتگی نفس، فرصت زندگی را تباه خواهد کرد. راه تربیت نفس و درنهایت درک فرصت زندگی، بند کردن آن است که ازطریق کاستن خواسته‌ها و تن ندادن به آن‌ها حاصل می‌شود:

هرکه این سگ را به مردی کرد بند در دو عالم شیر آرد در کمند
هرکه این سگ را زبون خویش کرد گرد کفشش درنیاید هیچ مرد
(همو، ۱۳۸۴: ۳۲۱)

در سیره عارفان نیز از این شیوه فراوان استفاده شده است. در تذکرة الاولیا چنین آمده که «گفت: سال‌ها مجاهده کردم و خود را به زندان بازداشت‌م و پشت بر خلاق کردم و ریاضت کشیدم. راه بر من گشاده نشد با خود گفتم: چیزی می‌باید کرد که کار برآید یا فروشوم و از این نفس برهم. پس گفتم: ای تن، تو سال‌ها به هوا و مراد خود خوردی و گفتمی و دیدی و شنیدی و رفتی و گرفتی و خفتی و عیش کردی و شهوت راندی ... اکنون در خانه رو تا بندت برنهم...» (همو، ۱۳۶۰: ۴۶۵). و یا درخصوص ذوالنون مصری آمده است: «او را ده سال سکبایی آرزو بود و نخورد. شب عیدی، نفس گفت: چه شود اگر فردا مرا سکبایی به عیدی دهی؟ ذوالنون گفت: ای نفس اگر امشب مؤاسا کنی تا در دو رکعت نماز، قرآن ختم کنم، فردا سکبا به خورد تو دهم ... دگر روز چون از نماز عید فارغ شد، سکبا آوردند. شیخ لقمه‌ای برداشت تا به دهن برد، بازگردانید ... بعد از آن، خادم گفت: یا شیخ، این چه حال بود؟ گفت: آن ساعت که لقمه برداشتم، نفس گفت: عاقبت به مقصود رسیدم. من گفتم: نرسی و باز جا نهادم» (همان: ۱۴۳).

رها کردن نفس و توجه نکردن به تربیت آن، درنده‌خویی نفس را باعث می‌شود. البته نفس به‌خودی‌خود در برابر مطلوباتش کوتاه نخواهد آمد. حال تصور کنید اگر هیچ مانع و

رادی بر سر آن قرار داده نشود، چه اتفاقی خواهد افتاد. عطار در *الهی‌نامه*، داستان راهبی را بیان می‌کند که دیری برای خویش می‌سازد و چون از درنده‌خویی‌های نفس‌ناایمن است، به جای در، روزنه‌ای برای ارتباط با جهان بیرون تعبیه می‌کند. روزی ابوالقاسم همدان از علت این کار می‌پرسد و او در پاسخ به نکته پیش گفته اشاره می‌کند:

زبان بگشاد رهبان گفت: ای پیر	کدامین کار؟ ترک این سخن گیر
سگی می‌دیده‌ام در خود گزنده	به گرد شهر بیهوده دونده
درین دیرش چنین محبوس کردم	درش در بسته و مدروس کردم
که در خلق جهان بسیار افتاد	درین دیدم کنون این کار افتاد

(همو، ۱۳۸۸ الف: ۱۸۲)

۲-۳-۲. نیندیشیدن به مرگ

آدمی می‌داند که روزی آمده است و روزی خواهد رفت. این آگاهی نسبت به «رفتن/نبودن» باید در زندگی آدمی، نمود عینی و عملی داشته باشد؛ اما این مقوله تأثیر چندانی در زندگی ندارد. علت این است که انسان‌ها اغلب باورداشت عملی نسبت به آن پیدا نکرده‌اند. به تعبیر عطار:

چندان که ز مرگ می‌گویم دل را	تنبیه نمی‌اوتد این غافل را
مشکل سفری است ای دل غافل در پیش	چه ساخته‌ای این سفر مشکل را

(همو، ۱۳۸۶ الف: ۱۸۷)

و یا:

تو نمی‌دانی که هر که زاد، مرد	شد به خاک و هر چه بودش باد برد؟
هم برای مردنت پرورده‌اند	هم برای بردنت آورده‌اند

(همو، ۱۳۸۴: ۳۳۶)

وی در *منطق‌الطیر* (۱۳۸۴: ۳۲۰) داستان مردی گورکن را بیان می‌کند که به همین مصیبت گرفتار است. مرگ دیگران را می‌بیند، اما نمودی در زندگی وی ندارد. برای تبیین باورداشت عملی نسبت به مرگ، تأمل در این تمثیل لازم می‌نماید. تصور کنید درحالی که آدمی را به مکانی ناشناخته می‌برند، به او گفته شود که فقط مدت کوتاهی در آن مکان اقامت دارد و بعد

از آن به مکان دیگری برده خواهد شد. در این وضعیت، دو انتخاب پیش روی اوست: یکی اینکه به محض ورود به اقامتگاه موقت خود، شیفته و فریفته آن شود؛ دیگر اینکه ضمن لذت بردن از آن، به یاد داشته باشد که اقامتگاهی دیگر در راه است. گزینش دوم، او را بر این می‌دارد تا توشه‌ای برای مکان بعدی فراهم کند. این رویکرد عملاً مقوله جدایی را تعمیق می‌بخشد و آدمی باور می‌یابد که جاودانه در این جهان زیست نخواهد کرد؛ در نتیجه غرق و گم نمی‌شود:

تا کی به نظاره جهان خواهی زیست فارغ ز طلسم جسم و جان خواهی زیست
یک ذره به مرگ خویشتن برگت نیست پنداشته‌ای که جاودان خواهی زیست

(همو، ۱۳۸۶ الف: ۳۶۴)

باورداشت مرگ، نتیجه‌ای مشخص و مهم خواهد داشت و آن اینکه آدمی می‌کوشد تا از زندگیِ اکنونی خویش به‌شکلی مناسب بهره‌مند گردد و فرصت زندگی را به یله‌گی طی نکند. از این منظر، مرگ تعبیه خردمندانه و حکیمانه‌ای است؛ زیرا اگر آدمی پایانی را برای خود تصور نمی‌کرد، آشکار نبود که در هستی چه آثاری را از خود به جای می‌گذارد، و اگر به پایان‌ناپذیری خود و زندگی اطمینان داشت، معلوم نبود که لحظه‌های زندگی را چگونه سپری می‌کرد. اکنون که مرگ هست و پیایی آن را می‌بیند، زندگی آشفته‌ای را تجربه می‌کند:

ای دل، صفت نفس بداندیش مگیر بر جهل، پی صورت ازین بیش مگیر
کوتاهی عمر می‌نگر غره مباش چندین امل دراز در پیش مگیر

(همان: ۱۸۴)

تأمل در این عبارت از تذکرة الاولیا، ما را به سخن پیش‌گفته نزدیک می‌کند: «اگر خلق بسیار در جایی نشسته باشند و کسی منادی کند که هر که می‌داند که امروز تا شب خواهد زیست برخیزد، یک تن برنخیزد و عجب آنکه اگر همه خلق را گویند که با چنان کار که همه را در پیش است، هر که مرگ را ساخته‌اید برخیزید، یک تن برننواند خاست» (همو، ۱۳۶۰: ۲۲۶). سنجه مرگ در تفکر فرصت بودن زندگی، یا به ارزشمندی آنچه جمع آمده، حکم می‌کند که شادی به همراه خواهد داشت یا در مواجهه با مرگ، بی‌ارزشی و ناکارآمدی جمع

آمده‌ها آشکار می‌شود. در اینجا آدمیان دو دسته می‌شوند: برخی گرفتار دریغ و حسرت‌اند چون دستاوردهای ننگشان مایه ننگشان است:

آن که عمری سیم و زر آرد به چنگ جمله بگذارد شود در گور تنگ
ای به همت از جَعَل کم آمده نام جسته ننگ عالم آمده
(همو، ۱۳۸۶ الف: ۲۳۶)

نیز ر.ک: همو، ۱۳۸۸ الف: ۴۰۲ و ۴۰۳. برخی نیز در لحظات پایانی در اندیشه اصلاح باقی‌مانده عمرند. عطار به این افراد می‌گوید بر فرض که این یک دو هفته را در امور شایسته صرف کردی، آن فرصت عظیم از دست‌رفته را چه خواهی کرد؟

تو را از عمر رفته یک دو هفته است ز انقباس آنچه بهتر بود رفته است
گرفتم توبه کردی یک دو هفته چه سازی چاره آن عمر رفته؟
(همان: ۲۷۴)

در نتیجه باید از ابتدا تا انتها قدر لحظه‌های زندگی را دانست، نه اینکه در خاتمت، بهای عمر رفته را به انجام کارهای نیک پرداخت. فردی هنگام احتضار، عده‌ای را جمع می‌کند تا برای او کارهای شایسته‌ای انجام دهند. دیوانه‌ای در آن میان به او می‌گوید:

آن ثریدی را که تو در کل حال در شکستی مدت هفتاد سال
چون برآری آن‌همه در یک زمان هین فروکن پای و جان ده زود جان
در چنین عمری دراز ای بی‌هنر تو کجا بودی؟ کنونت شد خبر!
جمله عمرت چنین بوده است کار وین زمان هم در حسابی و شمار
(همو، ۱۳۸۶ ب: ۳۰۱)

۴-۲. نتیجه فرصت دانستن زندگی

۴-۲-۱. آن جهانی

آدمی اگر زندگی را فرصت دانست، مطابق ماهیت این دیدگاه، بخشی از آثار این گونه زیستن وی در جهان پس از مرگ نمود خواهد یافت:

هرچه اینجا ذره ذره می‌کنی جمله در پشت عیان خواهد بُدن
تو بکوش و جهد کن تا پیبری زان‌که کار ناگهان خواهد بُدن
(همو، ۱۳۶۲: ۵۱۹)

۲-۴-۲. این جهانی

مهم‌ترین اثر دنیایی، تجربه نوعی از زندگی است که می‌توان از آن به «زندگی کیفی» تعبیر نمود. توضیح اینکه آدمی در رویارویی با زندگی یا کمیت را ارج می‌نهد و یا کیفیت آن را مهم می‌شمارد. گروه اول آرزومند عمری طولانی‌اند و گروه دوم به چگونه سپری شدن زندگی (کیفیت) توجه می‌کنند.

دریغا فوت شد عمری که یکدم	اگر گویی به ارزد هر دو عالم
مرا گر عمر بایستی خریدن	نبودی یک زمانم آرمیدن
همه عمرم اگر یکدم بمانده است	همی دانم که صد عالم بمانده است

(همو، ۱۳۸۸: ب: ۲۲۹)

اگر عمر تو صد سال است و گریست	جزین دم کاندرونی حاصلت چیست؟
نصیبت گر تو را صد سال داده است	دمی حالی است، دیگر جمله باد است

(همان: ۱۹۴)

در زندگی کمیت‌محور، هر دوره‌ای از زندگی به امید دوره‌ای دیگر سپری می‌شود؛ به این معنا که آدمی به دست آوردن درک درست از زندگی را به مرحله‌ای دیگر وامی‌گذارد.

بدادی رایگانی عمر از دست	اگر بر خود بگری جای آن هست
دمی کان را بها آید جهانی	پی آن دم نمی‌گیری زمانی
گرفتی از سر غفلت کم خویش	نمی‌دانی بهای یکدم خویش

(همان: ۱۹۶)

تازه هر مرحله نیز جذابیت‌های خاص خود را دارد؛ در این صورت، سرانجام کار، آدمی می‌ماند و زندگی سپری شده:

بود در اول همه بی‌حاصلی	کودکی و بی‌دلی و غافلی
بود در اوسط همه بیگانگی	وز جوانی شعبة دیوانگی
بود در آخر که پیری بود کار	جان خرف در مانده، تن گشته نزار
با چنین نفسی به جهل آراسته	کی شود این نفس سگ پیراسته؟
چون ز اول تا به آخر غافلی است	حاصل ما لاجرم بی‌حاصلی است

(همو، ۱۳۸۴: ۳۲۰)

آدمی بر اثر رهیافت به نگرش زندگی فرصت، می‌تواند عمری اندک، اما پُر بار و سرشار را سپری کند. در این زندگی، کمیت زندگی مهم نیست، بلکه چگونه سپری شدن آن مد نظر است. در زندگی کیفی، یک لحظه معادل هزار سال است. آدمی اگر آن یک لحظه را بیابد، عمر ابد و ازل را زیسته است:

یک لحظه هزار سال می‌باید زیست یک لحظه هزار جای می‌باید بود
(همو، ۱۳۸۶ الف: ۹۶)

نیز:

یک لحظه همی چنان‌که می‌باید زیست گر زیسته آید بتوانم مُردن
(همان: ۲۱۴)

در صورت تجربه این نوع از زندگی اگر کمیت/مقدار عمر آدمی نیز ناچیز باشد، اندوهی ندارد و گویی عمری/تجربه‌ای به اندازه هزار قرن داشته است؛ یعنی همه آنچه می‌توانست در سالیان دراز ببیند و بیازماید، در پرتو تجربه زندگی کیفی، نزد وی تجربه شده:

عمر عطار شد هزاران قرن چند گویی ز پنجه و شصتم؟
(همو، ۱۳۶۲: ۳۹۰)

غالب آدمیان در آرزوی عمری طولانی، زندگی بیمارگونه‌ای را طی می‌کنند و خود از آن بی‌خبرند و به گمانشان زندگی همین است؛ زندگی سرشار از بیماری‌های اخلاقی:

سال و مه خون می‌خوری در حرص و آز می‌نهی این را لقب عمری دراز؟
روز و شب جان می‌کنی بی‌زاد و برگ زیستن می‌خوانی این را تو، نه مرگ؟
ای خضابت را جوانی کرد نام مرگ دل را زندگانی کرده نام
(همو، ۱۳۸۶ اب: ۱۸۵)

عارفان متفطنانه در پی تجربه زندگی کیفی بودند. از بایزید بسطامی درباره سَنَس سؤال می‌شود و او می‌گوید: «چهار سال. گفتند: چگونه؟ گفت: هفتاد سال بود تا در حُجُب دنیا بودم، اما چهار سال است تا او را می‌بینم چنان‌که می‌پرس، و روزگار حجاب از عمر نباشد» (همو، ۱۳۶۰: ۱۹۹). روی دیگر این سخن آن است که اگر آدمی هفتاد سال عمر کند و فقط

در طول آن، چهار سالِ باکیفیت را سپری نماید، باز زندگیِ ارزشمندی را زیسته است. عطار مقام خلیفگی را از آن چنین انسان‌هایی می‌داند:

گر بسی عمرم بود تا جان بود آن من گر هست عمری یکدم است
گر کسی را آن دم اینجا دست داد او خلیفه زاده‌ای از آدم است
ور کسی زان دم ندارد آگهی مرده دل زادست اگر از مریم است
(همو، ۱۳۶۲: ۵۹)

آدمی با اتکا به رویکرد فرصت دانستن زندگی، زندگیِ کیفی را تجربه خواهد کرد و در سایه آن هرگز گرفتار حسرت و دریغ نخواهد شد. اتفاقاً اگر انسانی با مرور لحظه‌های گذشته و حالِ زندگی خویش، حسرت و دریغ برنیاورد، زندگی مبتنی بر کیفیت را سامان داده؛ زیرا کمیتِ زندگی به صورت مطلق در دستان آدمی نیست، اما کیفیت آن در اختیار اوست:

حاصل عمرم همه بی حاصلی است آه از این حاصل که حاصل کرده‌ام
(همان: ۳۸۴)

نیز:

دریغا و دریغا روزگارم که دایم جز دریغا نیست کارم
چو نقد روزگار خود ندیدم امید از خویشتن کلی بریدم
همه در خون جان خویش بودم که تا بودم زیان خویش بودم
به امید بهی تا کم خبر بود همه عمرم به سر شد در بتر بود
(همو، ۱۳۸۸ الف: ۴۰۲)

۳. نتیجه‌گیری

این پژوهش با اتکا به آثار عطار نیشابوری، درصدد بررسی ماهیت، مؤلفه‌ها، موانع و آثار نگرش افرادی بود که فارغ از نگاه عرفانی، زندگی را فرصت می‌دانند. این نوع بررسی نشان داد که وی ماهیتِ زندگیِ فرصت‌طلبانه را بر هفت اصل استوار می‌داند: ۱. اندکی دنیا؛ ۲. نصیب بسیار ستاندن از دنیا؛ ۳. بسیاری آخرت؛ ۴. بی‌بازگشتی دنیا؛ ۵. زودگذری دنیا؛ ۶. غمناک نبودن در دنیا؛ ۷. در امتداد هم بودن این دنیا و آن دنیا. بر این اساس چنین افرادی

ماهیت دنیا را می‌شناسند و براساس آن، از فرصتی که در اختیارشان قرار داده شده به نیکی بهره می‌جویند. در این راستا باید زیست هدفمندانه داشت؛ یعنی در برابر آنات زندگی، احساس مسئولیت داشت. علاوه بر این، زندگی آدمی نمی‌تواند به همین هستی منحصر باشد، پس باید در اندیشه جهان پس از این زندگی نیز بود. همچنین زندگی آدمی در این جهان، به شکل انفرادی و زیست در خلأ نیست، بلکه با دیگران نیز خواه و ناخواه ارتباط پیدا می‌کند. پس شایسته است برای به زیستن خویش به دیگران نیز توجه نماید که از آن به اراده معطوف به غیر تعبیر شد و بیان گردید که این غیر می‌تواند هم شمول انسانی داشته باشد و هم غیر انسانی، و خدمت به حیوانات را نیز در بر گیرد. انسان‌هایی که زندگی را فرصت می‌دانند، در صدد هزینه کردن آن در امور شایسته‌اند؛ البته اگر فردی خواستار برگزیدن این نگاه به زندگی باشد، باید به موانع آن نیز توجه کند. آنچه این مقوله را تضعیف می‌نماید، تربیت ناشدگی نفس و توجه نکردن به مرگ است. نتایج این نوع زندگی را می‌توان در دو محور آن‌جهانی و این‌جهانی بررسی کرد. با بررسی اندیشه عطار نشان داده شد که چون جهان دیگر امتداد این جهان است، اگر به نیکی از این فرصت استفاده شود، بهره آن در زندگی دیگر آدمیان خود را نشان خواهد داد؛ اما وجه این‌جهانی نگاه فرصت‌مدارانه به زندگی، آدمی را به نوعی از زندگی رهنمون می‌سازد که می‌توان از آن به زندگی کیفی تعبیر نمود؛ زندگی‌ای که اساساً کمیت و طول در آن مهم نیست، بلکه کیفیت و چگونه سپری کردن مهم است.

پی‌نوشت

۱. تامس نیگل در کتابی که با عنوان *این‌ها همه یعنی چه؟* ترجمه شده است، از میان مجموعه مسائل فلسفی تأمل برانگیز، *نُه مسئله* را بررسی کرده: ۱. معرفت به جهانی ورای اذهان؛ ۲. معرفت به اذهانی غیر از اذهان خود؛ ۳. ربط و نسبت بین ذهن و مغز؛ ۴. چگونه زبان ممکن می‌شود؛ ۵. آیا ما دارای اراده آزاد هستیم؛ ۶. مبنای اخلاق؛ ۷. کدام نابرابری‌ها ناعادلانه‌اند؛ ۸. ماهیت مرگ؛ ۹. معنای زندگی. البته او معتقد است که این مسائل دست‌چین شده‌اند و مقوله‌های دیگری را نیز می‌توان به آن افزود (نیگل، ۱۳۹۲: ۹).

منابع

۱. تامسون، گرت. (۱۳۹۴). معنای زندگی. ترجمه غزاله حجتی و امیرحسین خداپرست. تهران: نگاه معاصر.
۲. جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۹۵). حکمت نظری و عملی. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۳. شهرآبادی، راضیه. (۱۴۰۰). مقایسه معنای زندگی در نگاه عطار نیشابوری و ویکتور فرانکل. دهمین کنفرانس بین‌المللی مطالعات زبان، ادبیات، فرهنگ و تاریخ.
۴. شوپنهاور، آرتور. (۱۳۹۱). در باب حکمت زندگی. ترجمه محمد مبشری. چ ۳. تهران: نیلوفر.
۵. عطار نیشابوری، فریدالدین. (۱۳۶۲). دیوان. تصحیح تقی تفضلی. چ ۳. تهران: علمی و فرهنگی.
۶. عطار نیشابوری، فریدالدین. (۱۳۶۰). تذکرة الاولیا. تصحیح محمد استعلامی. چ ۳. تهران: زوآر.
۷. عطار نیشابوری، فریدالدین. (۱۳۸۶ الف). مختارنامه. تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی. چ ۳. تهران: سخن.
۸. عطار نیشابوری، فریدالدین. (۱۳۸۴). منطق الطیر. تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی. چ ۲. تهران: سخن.
۹. عطار نیشابوری، فریدالدین. (۱۳۸۸ الف). الهی‌نامه. تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی. چ ۴. تهران: سخن.
۱۰. عطار نیشابوری، فریدالدین. (۱۳۸۸ ب). اسرارنامه. تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی. چ ۴. تهران: سخن.
۱۱. عطار نیشابوری، فریدالدین. (۱۳۸۶ ب). مصیبت‌نامه. تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی. چ ۲. تهران: سخن.
۱۲. کامو، آلبر. (۱۳۴۹). فلسفه پوچی. ترجمه محمد غیاثی. تهران: پیام.

۱۳. کونگ، هانس. (۱۳۹۱). هنر زیستن. ترجمه حسن قنبری. قم: دانشگاه ادیان و مذاهب.
۱۴. مارسل، گابریل. (۱۳۸۸). انسان مسئله گون. ترجمه بیتا شمسینی. تهران: ققنوس.
۱۵. مطهری، مرتضی. (۱۳۸۹). مجموعه آثار. چ ۴. تهران: انتشارات صدرا.
۱۶. مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۷۷). اخلاق در قرآن. قم: مدرسه امام علی بن ابی طالب (ع).
۱۷. موسوی جروکانی، سید حامد، و مسجدی، حسین. (۱۴۰۲). عطار و معنای زندگی. چ ۱. اصفهان: انتشارات جهاد دانشگاهی دانشگاه صنعتی اصفهان.
۱۸. موسوی جروکانی، سید حامد، مسجدی، حسین، گرجی، مصطفی، و زمانی، مهدی. (۱۳۹۵). معنای زندگی در مصیبت نامه عطار نیشابوری. مجله مطالعات عرفانی دانشگاه الزهراء، شماره ۱۴، ۶۵-۸۹.
۱۹. موسوی جروکانی، سید حامد، مسجدی، حسین، گرجی، مصطفی، و زمانی، مهدی. (۱۳۹۹). زندگی بر مدار مرگ (پیامدهای اخلاقی مرگ پویایی و زندگی خواهی در اسرارنامه عطار نیشابوری). مجله پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، شماره ۴۷، ۸۵-۱۱۱.
۲۰. نیگل، تامس. (۱۳۹۲). این ها همه یعنی چه؟. ترجمه جواد حیدری. تهران: نگاه معاصر.